

رد پای زبان‌شناسی حقوقی در متون فقهی

مصطفی جباری* / حسین رضویان**

چکیده

زبان‌شناسی حقوقی به عنوان یکی از رویکردهای جدید بین‌رشته‌ای، در سال‌های اخیر قرن بیستم مطرح شد. یکی از حوزه‌های فعالیت این شاخه علمی، تجزیه و تحلیل و تفسیر متون حقوقی است. مقاله حاضر در پی آن است تا نشان دهد که برخی از فقها، آگاهانه یا ناآگاهانه به جنبه‌هایی از زبان‌شناسی حقوقی واقف بوده‌اند و آن را در تفسیر پاره‌ای از جملات و احکام به کار بسته‌اند. مثال‌های ارائه شده، نمونه‌هایی در جهت تأیید این ادعاست. این نمونه‌ها و بسیاری دیگر از نمونه‌های موجود در کتب فقهی نشان می‌دهد که فقیهان قابلیت تفاسیر چندگانه را در برخی جملات و احکام فقهی دریافته و متوجه ثمرات و تبعات آن شده بودند. از اینروست که در کلام فقیهان جملاتی ذکر می‌شود که در نگاه نخست، دال بر مفهومی بوده و حکمی در پی دارد، اما فقها با دقت بیشتر در ساختار آن جمله، بر این که چنین ساختاری بتواند چنان حکمی در پی داشته باشد، تردید کرده‌اند. بررسی تفاسیر مختلف فقها در نمونه‌های پیش‌رو، با رویکردی زبان‌شناختی، حاکی از آن است که برخی فقیهان از اصول کاربردشناسی زبان همانند استنباط، افعال کنشی، کنش‌های گفتاری، دانش پس‌زمینه‌ای عمومی و فرهنگی و اصل تعبیر محدود، در توجیه تفسیر و برداشت صحیح خود مدد جستند. همچنین اشاره ضمنی و غیر مستقیم به مفاهیم

* دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه سمنان، نویسنده مسؤول m.jabbari38@gmail.com

** استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه سمنان razavian@semnan.ac.ir

تاریخ وصول: ۹۳/۱۲/۲۴ - پذیرش نهایی: ۹۳/۳/۴

جدید و تخصصی زبان‌شناسی - البته نه با عناوین امروزی - همانند ابهام واژگانی، ابهام ساختاری، عبارت ارجاعی و تعیین مصداق آن، مشهود است. وجود چنین شواهدی در متون فقه اسلامی، تأیید این فرضیه را قوت می‌بخشد که ردپایی از زبان‌شناسی حقوقی، در فقه اسلامی و تفاسیر فقها وجود دارد.

کلیدواژه: علم اصول فقه، تفسیر متون فقهی، زبان‌شناسی حقوقی، زبان‌شناسی

۱- مقدمه

گاه ابهام موجود در عبارات فقهی و حقوقی، از ویژگی‌های زبانی آنها ناشی می‌شود. آگاهی برخی از فقها نسبت به خاستگاه ابهام و اظهار نظر و تفسیر درباره آنها، نشان‌دهنده تلاش آنان در جهت توجیه تفسیر صحیح است. در این گونه موارد، گروهی از فقها، گره موجود را نه در دشواری موضوع بلکه در پیچیدگی زبان یافته و سعی در گره‌گشایی از طریق واکاوی ابعاد مختلف زبان نموده‌اند. در بیان و بررسی این موضوع با اصطلاحات علوم جدید، باید از شاخه جدیدی از علم زبان‌شناسی به نام زبان‌شناسی حقوقی^۱ کمک بگیریم که یکی از موضوعات این حوزه، بررسی مواردی از این دست است.

زبان‌شناسی حقوقی به عنوان یکی از شاخه‌های جدید زبان‌شناسی کاربردی^۲ عبارت است از کاربرد دانش زبان‌شناسی در حوزه مربوط به موضوع و مسائل حقوقی. این تعریف علی‌رغم ناکامل بودن، می‌تواند نقطه شروع باشد. واژه «کاربرد» در تعریف بیانگر آن است که زبان‌شناسی حقوقی یکی از زیربخش‌های زبان‌شناسی کاربردی است. اصول نظری زبان‌شناسی حقوقی، ریشه در زبان‌شناسی دارد؛ اما حوزه کاربرد و عملکرد آن در حقوق و قانون است که ابعاد مختلفی همچون اعمال و تطبیق قانون،

1-Forensic Linguistics

2-Applied Linguistics

موضوعات و مسائل قضایی، قانونگذاری، تهیه یا تنظیم اسناد یا مقررات حقوقی و رسیدگی به دعاوی حقوقی یا پرونده‌های قضایی را در بر می‌گیرد (Forensic Linguistics/3). زبان‌شناسی حقوقی، ناظر بر عملکرد تمام زیربخش‌های زبان‌شناسی از قبیل آواشناسی (در تشخیص هویت)، فنون نگارش متون حقوقی، معنی‌شناسی^۱، تجزیه و تحلیل گفتمان^۲ و متن، در اهداف مرتبط با قانون در محاکم قضایی است. حوزه عملکرد تحقیقات زبان‌شناسی حقوقی از یک طرف، دانش زبان‌شناختی و از طرف دیگر، نیازهای مجامع قانونی و حقوقی همچون دادگاه‌ها می‌باشد (Language and Law/56).

این رشته علمی، در ده سال اخیر به ویژه از سال ۱۹۹۷ در محافل زبان‌شناسی و حقوقی آمریکا و اروپا شکل گرفته و با گذشت زمان در ارائه اسناد و شهادت در دادگاه‌ها و ارائه نظر کارشناسی درباره پرونده‌های محاکم قضایی جهت کشف حقایق و قضاوت دقیق‌تر، از زبان‌شناسان بهره می‌جویند و این همکاری روز به روز رو به گسترش می‌باشد (Tirsma, P. and L. M. "linguistics in American Courts"/ 221 Solan). اخیراً، اصطلاح زبان‌شناسی حقوقی معادل فارسی نسبتاً تثبیت شده‌ای برای "Forensic linguistics" در ادبیات تحقیق این حوزه به کار رفته است. البته گاهی معادل‌های دیگری همانند زبان‌شناسی قضایی، زبان‌شناسی قانونی و زبان‌شناسی محکمه‌ای نیز استفاده شده است. یکی از مسائلی که در حوزه فعالیت زبان‌شناسی حقوقی قرار دارد، تفسیر متن احکام، قراردادهای، مصوبات و مقررات بر اساس ویژگی‌های زبانی و اصول تجزیه و تحلیل متن است.

در این پژوهش با ارائه شواهدی از متون فقهی نشان خواهیم داد که برخی از فقها با تردید در برخی از احکام، ارائه تفاسیری که ریشه در واکاوی ساخت زبانی به

¹-Semantics

²-Discourse Analysis

ویژه ساختار جمله دارد نشان داده‌اند که آگاهانه یا ناآگاهانه به ابعادی از زبان‌شناسی حقوقی واقف بوده‌اند و بر اساس همین آگاهی، برخی از جملات و احکام را تفسیر کرده‌اند.

۲- چارچوب و پیشینه پژوهش

بی‌تردید برای پیدایش زبان‌شناسی حقوقی، همانند دیگر شاخه‌های علوم، نمی‌توان تاریخ مشخصی تعیین کرد. شاید «مناقشات مربوط به تعیین هویت مؤلف»، نقشی اساسی و محوری در شکل‌گیری و پیدایش چنین دانشی داشته است. در یونان باستان، نمایشنامه‌نویسان یونانی همدیگر را به دزدی ادبی متهم می‌کردند. بعدها در میان پژوهشگران قرن هجدهم میلادی گرایش به مسأله «تعیین هویت مؤلف» یک اثر ادبی در مورد متون مشهور از جمله متون مقدس و مذهبی و نیز نمایشنامه‌های شکسپیر بار دیگر مطرح شد. در قرن ۱۹ میلادی تلاش‌هایی برای ابداع روش‌هایی به منظور تعیین هویت مؤلف و امکان انتساب یک اثر وی صورت گرفت که عمدتاً بر روی ویژگی‌ها و خصوصیات همچون میانگین طول واژگان و میانگین طول جمله‌ها متمرکز بود (Forensic Linguistics/4).

اما این علم به معنای امروزی کلمه از سال ۱۹۶۸ و در نتیجه مطالعات زبان‌شناختی استاد برجسته زبان‌شناسی، سوارتویک^۱، در پرونده‌ی قضایی شخصی به نام تیموتی جان ایوانز^۲ که به قتل همسر و فرزندش متهم شده بود، جنبه عملی و کاربردی پیدا کرد. ایوانز پس از محاکمه در دادگاه جنایی، در زندان به دار آویخته شد. اما ۱۵ سال بعد، اقرار منتسب به وی که ظاهراً در ۱۹۵۳ در اداره‌ی پلیس از وی اخذ شده بود توسط سوارتویک تجزیه و تحلیل شد. او به سرعت دریافت که دو سبک و سیاق متفاوت در آن به چشم می‌خورد. سرانجام با بهره‌گیری از شواهد و قرائن زبان‌شناختی

1-Svartvik

2-Timothy John Ivans

نشان داد که بر خلاف آن چه در جریان محاکمه و دادگاه ایوانز ادعا شده است، او نمی‌توانسته گوینده اقرار مذکور بوده باشد (ibid/20).

زبان‌شناسی حقوقی در آمریکا، کانادا و برخی کشورهای اروپایی به ویژه انگلستان، پیشرفت چشمگیری داشته و راهگشای مسائلی در رشته زبان‌شناسی و حقوق بوده است. می‌توان از شای (۱۹۹۷ و ۱۹۹۸)، تیرسما (۱۹۹۳ و ۲۰۰۹)، گیبونز (۱۹۹۴)، ملکم کلتارد (۲۰۰۲) رو اولسن (۱۹۹۵، ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹) نام برد که با استناد به میانی زبان‌شناسی و بررسی شماری پرونده‌های حقوقی موجود در محاکم قضایی آمریکا و اروپا به صراحت بیان می‌کنند که این علم در امر قضاوت و کشف حقایق، گره‌گشا بوده است. در ایران به تازگی تحقیقات محدودی در این زمینه صورت گرفته است که از جمله می‌توان به حبیبی (۱۳۷۴)، لطیفی‌خواه (۱۳۸۱)، آقاگل‌زاده (۱۳۸۴ و ۱۳۹۲)، داوودی رئیسی (۱۳۸۴)، صفی (۱۳۸۶)، مومنی (۱۳۹۰)، آقاگل‌زاده و فرازنده‌پور (۱۳۹۰) و عزیزی و مومنی (۱۳۹۱) اشاره کرد.

رضائی (۱۳۸۵) با ارائه نمونه‌هایی از مطالعات دانشمندان اسلامی در بحث الفاظ اصول فقه، تلاش کرده است تا دیدگاه تحلیل‌گفتمان را که از نظریه‌های اخیر زبان‌شناسی است با چالش روبرو کند. او معتقد است که برخی از آراء عالمان اصول فقه با یافته‌های جدید زبان‌شناسی قرابت و مطابقت دارد و حتی در مواردی، نظریات جدید، چیزی به آن یافته‌های کهن نیفزوده‌اند. همچنین در برخی موارد، همانند لزوم توجه به قرینه یا دلیل قراردادی بودن وضع، مطالبی در بحث الفاظ علم اصول مطرح شده است که در متون زبان‌شناسی، توجه زیادی به آنها نشده است. البته نویسنده مدعی است که در اکثر موارد، بحث‌ها و مطالعات زبان‌شناسی در مقایسه با تحلیل‌های علم اصول، از دقت علمی بیشتری در طبقه‌بندی و ارائه برخوردار است.

در اهمیت روز افزون این دانش همین بس که نهادی تخصصی با عنوان - «انجمن بین‌المللی زبانشناسان حقوقی»^۱ - در کنار نهاد بین‌المللی دیگری به نام «انجمن بین‌المللی آواشناسان حقوقی»^۲ در حال حاضر فعالیت می‌کند و نشریه‌ای تخصصی با نام «نشریه بین‌المللی گفتار، زبان، قانون»^۳ از سال ۱۹۹۵ منتشر می‌شود. اما در ایران هنوز به این رشته نوپای علمی، اقبالی جدی نشده است.

با توجه به نظرات زبانشناسان به ویژه از سال ۱۹۹۷ به بعد در رابطه با پرونده‌های مختلف در محاکم قضایی امریکا و اروپا، می‌توان گفت که همکاری زبانشناسان در این رابطه عمدتاً در مسائلی از این قبیل بوده است: مسائل زبانشناسی مرتبط با شکایات درباره سوء استفاده از علائم تجاری کالاها، تجزیه و تحلیل قانونی دستخط^۴، گویش‌شناسی حقوقی، تجزیه و تحلیل گفتمان و بکارگیری اصول کاربردشناسی^۵ (منظورشناسی) از قبیل استلزام، پیش‌فرض‌ها و ... در فرآیند بازجویی از متهمان، تحلیل زبان‌شناختی زبان مبدأ، تفسیر متن قراردادهای، مصوبات و مقررات بر مبنای ویژگی‌های تجزیه و تحلیل زبان‌شناسی متن، آواشناسی و مشکل هویت و شناسایی گوینده، مناقشه پیرامون تألیف و تشخیص اسناد مکتوب مخدوش و تشخیص نویسنده آن‌ها، قابل فهم نمودن دستورالعمل‌ها و نقطه نظرات هیأت منصفه و پی‌بردن به سطح مهارت زبانی در شخص متهم (Forensic Linguistics/3-5 و آفاگل‌زاده، «زبان‌شناسی قضایی (حقوقی): رویکردی نوین در زبان‌شناسی کاربردی»/۲۲۰).

می‌توان گفت نوشته پیش‌رو، از نخستین گام‌هایی است که در این زمینه برداشته می‌شود تا نشان داده شود که فقیهان مسلمان، حتی در ناخودآگاه خود، با شیوه تحلیل

-
- 1-The International Association of Forensic Linguistics
 - 2-The International Association of Forensic Phonetics
 - 3-The International Journal of Speech, Language and Law
 - 4-Forensic Handwriting Analysis
 - 5-Pragmatics

گفته‌ها یا نوشته‌ها از راه زبان‌شناسی حقوقی آشنا بوده‌اند. همچنین باید گفت که اگر اندیشمندان مسلمان در کار فقیهان، مدافعه بیشتری داشتند چه بسا در این شاخه از دانش بشری نیز سهمی نخستین و چشمگیر داشتند.

۳- تجزیه و تحلیل داده‌ها

اینک با ارائه نمونه‌هایی نشان خواهیم داد که فقها به کژتابی‌های زبانی پی برده و متوجه تبعات آن بوده‌اند. نمونه‌ها بر اساس نوع ابهامشان و نیز شیوه تحلیل و استدلال فقها دسته‌بندی و بر مبنای تحلیل‌های جدید زبان‌شناسی ارائه شده است. بنابراین برای هر گروه از داده‌ها، تحلیل زبانی بر اساس نظریه‌های جدید زبان‌شناسی در کنار تحلیل و تفسیر فقها آمده است تا قرابت و تطابق این دو دیدگاه برای خواننده آشکار شود.

۳-۱- اشاره به اصول کاربردشناسی زبان

بر اساس برخی از اصول مطرح در کاربردشناسی زبان و تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی، شنونده و خواننده متن، امکان تفسیر متناسب و موجه عبارت‌های زبانی را دارد. یکی از این موارد «اصل تعبیر محدود»^۶ است و بر این نکته تأکید دارد که در تفسیر یک عبارت نباید از بعد زمان و مکان حاضر در گفتگو و متن فراتر رفته و زمان و مکان نزدیک را باید در نظر گرفت (Discourse Analysis/ 58, 59). به عبارت دیگر، معمول‌ترین و مرسوم‌ترین حدس، اولین برداشت را در پی دارد و برداشت‌های فرعی در مرحله نخست انجام نمی‌گیرد. در نمونه‌های زیر، فقها نیز بر تفسیر متعارف برای عبارت‌های «خانه من»، «خانه» و «فقر»، تأکید کرده‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

⁶-The principle of local interpretation

مثال ۱: شهید ثانی^۷ این سؤال را مطرح کرده است که اگر کسی (مقرّ) نزد دادرس با چنین عبارتی اقرار کند: «بیتی له» یا «بستانی له» (خانه من یا باغ من، مال فلان شخص است)؛ آیا با چنین عبارتی؛ خانه یا باغ مقرّ از آن طرف مقابل (مقرّله) خواهد شد یا نه؟ پاسخ شهید ثانی این است که چون دو نفر نمی‌توانند در آن واحد، مالک همه یک چیز باشند چنین اقراری مستلزم جمع نفیضان است. یعنی در این مثال، خانه یا باغ نمی‌تواند همزمان، در مالکیت کامل دو نفر باشد به نحوی که هم مقرّ و هم مقرّله، مالک جمیع خانه یا باغ باشد. البته اگر پس از عبارت اقرار؛ سببی صحیح بر مالکیت مقرّله ذکر کند آن اقرار صحیح و نافذ خواهد بود؛ مثلاً بگوید: چون خانه خودم را به او فروخته‌ام یا به او هبه کرده‌ام. اما خود شهید معتقد است که قول قوی‌تر، صحت چنین اقراری است، زیرا می‌توان اقراری را که خالی از سبب صحیحی بر مالکیت مقرّله باشد نازل منزله اقراری دانست که سببی بر مالکیت مقرّله در آن ذکر شده است؛ هرچند که امکان و احتمال دیگری هم وجود داشته باشد. پس وقتی می‌توان اقرار را بر «اقرار صحیح» حمل کرد باید آن احتمال دیگر (اقرار غیر صحیح غیر نافذ) را نادیده گرفت. در واقع باید گفت این که مقرّ عبارت «بیتی» (خانه من) یا «بستانی» (باغ من) را به کار می‌برد و خانه یا باغ را با اضافه مالکیت، به خود منسوب می‌داند باید حمل بر «ظاهر» شود، زیرا ظاهراً این گونه است که باید آن مال (یعنی مقرّبه) در دست و تحت اختیار مقرّ باشد تا او بتواند نسبت به آن اقرار کند.

شهید ثانی مثال دیگری به عنوان مؤید چنین برداشتی از این عبارت می‌آورد: در قرآن حکم شده است که در طلاق رجعی مردان نباید همسران خود را از خانه بیرون کنند: «و لا تخرجوهن من بیوتهن: زنان را از خانه‌های خودشان بیرون نکنید» (طلاق/۱). در این جا نیز اضافه مالکیت بیانگر چنین مفهومی است که خانه، ملک زوجه مطلقه

۷- با توجه به شباهتی که میان مثال‌های ذکر شده توسط فقیهان می‌توان یافت؛ ذکر نمونه‌های متعدد و فراوان از شمار فراوانی از فقیهان ضروری به نظر نمی‌رسد.

نیست اما همین اندک مناسبتی که بین زوجه و آن خانه وجود دارد (که زوجه در آن خانه طلاق داده شده است) کافی است که چنین ترکیبی اضافی را به کار برده، و «بیت» را به «زوجه مطلقه» اضافه کرد. بدیهی است که اگر خانه، واقعاً و حقیقتاً ملک زوجه باشد زوج حق ندارد که او را از خانه خودش بیرون کند حتی اگر زوجه، مرتکب گناه شده باشد.

شاهد ثانی می‌گوید: شاهد اول بین عبارت «ملکی لفلان» و «داری لفلان» (مال من، از آن فلانی است) و (خانه من از آن فلانی است) فرق گذاشته و قائل شده است که اقرار اول باطل است ولی نسبت به اقرار دوم توقف کرده و حکم صریحی نداده است. اما درست تر آن است که میان این دو مورد فرق قائل نشویم (یعنی شاهد ثانی معتقد است که میان این دو ساختار نمی‌توان تفاوتی قائل شد).

سپس شاهد ثانی به عبارت دیگری اشاره می‌کند که اگر مقرر بگوید: «مسکنی لفلان»، (مسکن من از آن فلانی است)؛ چنین عبارتی قطعاً اقرار است و تردید بردار نیست، زیرا وقتی شخص، «سکنی» را به «ی» اضافه می‌کند و می‌گوید: «مسکن من»، این عبارت، مقتضی «مالکیت عین» (مالکیت خانه) نیست بلکه می‌توان تصور کرد که او در «ملک دیگری»، ساکن شده باشد و اکنون دارد اقرار می‌کند که این «حق سکنی» از آن دیگری است (الروضه البهیة/۶/۳۷۸).

مثال ۲: فرض کنیم که وصیت نامه‌ای از یک مسلمان به دست آمده است و دادرس می‌خواهد مفاد بندی از آن را - که عبارت است از «وصیت مالی به فقرا» - اجرا کند.

آیا اگر موصی مسلمان باشد، واژه فقرا فقط بر فقرای مسلمان حمل می‌شود و به فقرای غیر مسلمان آن منطقه یا آن شهر چیزی داده نمی‌شود؟ همچنین است اگر موصی، مسیحی یا صاحب دین دیگری باشد: آیا به فقرای مسلمانی که در همسایگی او هستند

چیزی داده نمی‌شود. به عبارت دیگر، لفظ «فقراء» را باید چگونه تفسیر کرد و حوزه دلالت معنایی آن تا کجاست؟

شهید ثانی می‌گوید: «و الوصیة للفقراء تنصرف الی فقراء مله الموصی لا مطلق الفقراء: این وصیت به فقراء آئین موصی منصرف است نه هر فقیری که صاحب هر دینی باشند» (همان/۳۱/۵).

استنباط^۸ از جمله مباحثی است که در کاربردشناسی زبان مطرح می‌شود. استنباط، شنونده/خواننده محور است، بدین معنی که شنونده/خواننده با استفاده از دانش فرهنگی - اجتماعی و اصل قیاس، از عبارت‌های گوینده/نویسنده به منظور وی دست پیدا می‌کند (Discourse Analysis/ 34, 35). منظور گوینده با بهره‌گیری از ابزارهای استنباط از جملات مثال پائین قابل حصول است و به نظر می‌رسد که فقها از جمله شهید ثانی در استدلال خود مبنی بر تعریض به عقد در این جملات، اصل استنباط و ابزارهای آن را مدنظر داشته‌اند.

مثال ۳: از نظر فقها، «تعریض به عقد» برای زنی که شوهر دارد و نیز زنی که در عده طلاق رجعی است جایز نیست. منظور این است که مردی نباید از چنین زنانی به کنایه خواستگاری و دعوت به ازدواج کند. اکنون تصور کنیم که زنی نزد دادرس اقامه دعوی کرده که مردی از او به کنایه خواستگاری کرده و او هنوز در عده طلاق رجعی یا در حباله نکاح زوج خود است.

از نظر فقها، هر جمله‌ای که ساختارش به گونه‌ای باشد که «رغبت به نکاح» را برساند تعریض به عقد محسوب خواهد شد: و المراد بالتعریض الإتیان بلفظ محتمل الرغبة فی النکاح و غیرها مع ظهور إرادتها. همین که مردی اراده گفتن چنین الفاظی را داشته باشد یعنی بیهوش، در خواب، اکراه شده، مست، هیپنوتیزم شده و... نباشد و

⁸-Inference

عبارتی بگوید که احتمال رغبت در ازدواج از آن افاده شود تعریض به عقد کرده است.

شهید ثانی چند ساختار را به عنوان مثال نه به قید انحصار؛ از زبان عربی، ذکر می‌کند: رَبِّ رَاغِبٌ فَيْكِ (چه بسا که کسی به تو راغب بوده و گرایش داشته باشد)، رَبِّ حَرِيصٌ عَلَيْكَ (چه بسا که اشخاصی بر تو حریص و آرزوی تو را داشته باشند)، اِنِّي رَاغِبٌ فَيْكِ (من به تو گرایش دارم) اَنْتِ عَلِيٌّ كَرِيْمٌ (تو برای من عزیز و گرانبمایه‌ای)، اِنَّ اللّٰهَ لَسَاتِقٌ الْيَكِّ خَيْرًا و رِزْقًا (خداوند قطعاً خیر و برکتی برایت در نظر گرفته و پنهان داشته است).

اگر بپذیریم که چنین تعریضی حرام و دارای مجازات است آنگاه باید ساختار عبارت گفته شده را در زبان فارسی تحلیل کنیم که آیا مفید دعوت به ازدواج است یا خیر؟ همان گونه که از نظر شهید ثانی، عباراتی مانند عبارات گفته شده، تعریض به عقد است و چون موجب فساد و تباهی زندگی شخصی اشخاص است حرام می‌باشد (الروضه البهیه/۵/۷۸).

در مثال بعد، اشاره غیر مستقیم به افعال کنشی^۹ مشهود است. فعل کنشی، فعلی است که با صراحت از کنش گفتاری^{۱۰} خاصی نام می‌برد. برای مثال، «قول دادن» یک فعل کنشی است (Pragmatics/ 132) که گوینده با بیان آن کنشی را انجام می‌دهد. در نمونه‌های زیر «ضامن شدن»، «قبول کردن»، «حکم کردن»، «قضاوت کردن» و ... افعال کنشی هستند.

مثال ۴: وقتی شخصی (مضمون^{۱۱} عنه) به دیگری (مضمون^{۱۲} له) بدهکار است و شخص ثالثی (ضامن) می‌پذیرد که طلب طلبکار را پردازد و بدهی بدهکار را بر عهده بگیرد

⁹-Performative verbs

¹⁰-Speech act

«عقد ضمان» منعقد می‌شود. این عقد مانند سایر عقود، شامل «ایجاب» و «قبول» است. ایجاب را ضامن می‌گوید و قبول را طلبکار.

شاهد ثانی می‌گوید: و الايجاب: ضمانت و تكفُّلت و تقبُّلت و شبهه؛ و لو قال: مالکُ عندي أو عَلِيٌّ أو «ما عليه عَلِيٌّ» فليس بصريح: ايجاب این است که ضامن بگوید: «ضامن شدم» یا «کفیل شدم» یا «قبول کردم» و عباراتی مشابه این‌ها. ولی اگر بگوید: «مال تو نزد من است» یا «مال تو بر عهده من است» یا «آن چه بر عهده اوست بر عهده من است»، به طور صریح بر عقد ضمان دلالت نخواهد کرد.

سپس می‌افزاید: و قيل: إنَّ «عَلِيَّ» ضمان. لاقتضاء «عَلِيَّ» الاِزام. و مثله «فی ذمَّتِي» و هو متَّجه، أمَّا «ضمانه عَلِيَّ»، فكافٍ لانتفاء الاحتمال: برخی از فقها معتقدند: عبارت «عَلِيَّ» (بر عهده من است) مفید معنای ضمان است زیرا «عَلِيَّ» [در ساختار جملات عربی] مفید التزام و تعهد است. مانند همین عبارت است عبارت «فی ذمَّتِي». [یعنی اگر شخص این عبارت را گفته باشد «ضامن» تلقی می‌شود] و این برداشت و نظر، نظر درستی است. اما عبارت «ضمانه عَلِيَّ» [ضمانت بدهی او بر عهده من است] برای افاده معنای «ضمان» کافی است [و شخص با گفتن چنین عبارتی، ضامن تلقی می‌شود]؛ زیرا احتمال معنای دیگری غیر از ضمان وجود ندارد (الروضة البهيه/۱۱۹/۴).

مثال ۵: شاهد ثانی در باب قضا می‌گوید: وقتی مدعی، ادعایی مطرح می‌کند چنان چه ماجرا بر قاضی کاملاً روشن و حکمش مشخص است بر او لازم است که وقتی مدعی از او صدور حکم را خواست، حکم صادر کند. قاضی یکی از عبارات را می‌گوید: حکمت، قضیت، أنفذت، أمضيت، ألزمت: حکم کردم، قضاوت کردم، نافذ دانستم، ماضی و نافذ دانستم، الزام کردم [یا می‌کنم و می‌دانم].

اما اگر عباراتی از این قبیل بگوید کافی نیست: «ثبت عندي» (نزد من ثابت شد)، «إنَّ دعواك ثابتة» (دعوی تو [مدعی] ثابت و قابل قبول است)، «أخرج اليه من حقِّه» (حق او را خارج کن و به او بده). اما این که مدعی را امر کند که عین مال خود را از طرف

دعوا بگیرد، یا او را امر کند که در آن عین تصرف کند؛ قابل پذیرش است یا خیر؟ جای تأمل است. وی می‌گوید که شهید اول درباره این که از چنین ساختاری، حکم کردن به دعوا را می‌توان فهمید تأمل و توقف کرده است، ولی علامه حلی؛ قطع و جزم دارد که چنین ساختاری، مفید حکم دعوا است (همان/۳/۷۵).

۳-۲- اشاره به ابهام

۳-۲-۱- ابهام واژگانی

ابهام واژگانی^{۱۱}، حاصل وجود یک واژه هم‌نام- یک صورت زبانی واحد که دو یا چند معنی دارد - در یک عبارت است (Introductory Linguistics/ 313). واژه‌هایی همانند «شیر» و «شانه» در زبان فارسی ابهام واژگانی دارند. در مثال‌های زیر نیز واژه‌های «موالی»، «نقوس» و «ضعف»، هم‌نامی دارند و بر این اساس، ابهام ایجاد کرده‌اند.

مثال ۱: می‌دانیم که موالی - جمع مولی - چند معنا دارد که از جمله آن معانی، «عتیق» (برده‌ای که آزاد شده) و «مُعْتِق» (مولایی که برده را آزاد کرده است) است همان گونه که «اخوه» بر برادران ابوینی و اُبی و اُمّی هر سه، اطلاق می‌شود. اکنون تصور کنیم که وصیت نامه‌ای از موصی به دست آمده است و در آن برای «موالی خود» چیزی - منفعتی یا عینی - را وصیت کرده است که باید به ایشان داده شود. حال این واژه (موالی) را بر کدام معنا باید اطلاق کرد؟ بردگانی که مولی داشته و آزاد کرده است، یا مولایی که در زمان برده بودن موصی، مولای او بوده و او را آزاد کرده است؟

شهید ثانی معتقد است که وصیت برای موالی را باید بر دو گروه عتیق و معتق حمل کرد، زیرا این واژه در وضع لغوی بر دو گروه اطلاق می‌شود مگر آن که قرینه‌ای وجود داشته باشد که یک دسته را خارج کند.

¹¹-Lexical ambiguity

طبق نقل شهید، گروهی از فقها معتقدند که اگر قرینه‌ای وجود نداشته باشد که هر دو مشمول وصیت‌اند یا یکی از آنها؛ در این حالت وصیت باطل است. وی دلیل این گروه را چنین تقریر می‌کند: لفظ «مولی»، مشترک میان دو معنا است و حمل کردن آن بر یکی از دو معنا، به طور معین، مجاز خواهد بود، زیرا این لفظ برای هر یک از این دو معنا به طور جدا و علی سبیل البدل وضع شده است. از سوی دیگر، جمع (یعنی لفظ موالی که جمع کلمه مولی است) عبارت است از تکرار همان واحد. یعنی نمی‌توان گفت «موالی» و از این لفظ جمع، دو صنف متفاوت را که «مفرد» آنها یکی نیست اراده کرد؛ یعنی یکی یا چندتایی از صنف «عتیق» و دیگری یا چندتایی از صنف «معتق».

از نظر شهید ثانی قول این گروه اقوی است و دادرس باید تلاش کند تا به کمک امارات و قرائن بفهمد که منظور موصی کدام گروه بوده است (الروضه البهیة/۵/۳۰).

مثال ۲: همچنین اگر موصی وصیت کرده باشد که «عبدی» از برده‌های او را آزاد کنند این کژتابی را چگونه باید تفسیر و مصداق آن را معین و پس از مرگ موصی او را آزاد کرد. همچنین است اگر در وصیت نامه؛ گفته باشد که یک «قوس» به فلان شخص داده شود. و می‌دانیم که این لفظ (قوس) چند مصداق دارد: قوس کمان تیر اندازی عربی، قوس کمان تیرهای فارسی، قوس الجلاهدق (کمانی بوده که سنگ یا گلوله‌ای گلی یعنی کلوخ در آن می‌گذاشتند و پرنده شکار می‌کردند) و قوس ندافی (یعنی کمان حلاجی). وقتی موصی در ترکه خود همه این قوس‌ها را داشته باشد کدام یک را باید به موصی له داد؟ (همان/۳۹).

مثال ۳: اگر در متن وصیت نامه‌ای، موصی وصیت کرده باشد که «ضعف نصیب فرزند او را» به فلان شخص بدهند ورثه چه مقدار مال را باید به موصی له بدهند؟

شهید ثانی به این نکته پرداخته است: و لو أوصی بضعف نصیب ولده فمثلاه علی المشهور بین الفقها و أهل اللغه: بنا به نظر مشهور میان فقها و نیز نظر اهل لغت باید دو برابر سهم فرزند را به موصی له داد. وی در ادامه می‌گوید: اما برخی از فقیهان - بر

اساس نظر برخی لغت‌شناسان - معتقدند که باید «مثل سهم» فرزند به موصی له داده شود.

اکنون سؤال این است که اگر در متن وصیت نامه آمده بود که «ضِعْفِیَه» یعنی «دو ضعف» سهم فرزند داده شود منظور چیست؟ پاسخ شهید این است که سه برابر باید داده شود، زیرا «ضعف چیزی» عبارت است از این که مثل خودش را به خودش بیفزاید؛ پس اگر گفته می‌شود «ضِعْفِیَه» (یعنی دو ضعف)، گویی که باید دو مثل بر آن چیز افزوده شود. وی می‌افزاید: برخی معتقدند که مفهوم این ترکیب (ضِعْفِیَه)، عبارت است از «چهار مثل»، زیرا «ضعف» چنان که گفته شد عبارت است از دو مثل، پس وقتی دو برابر شود در واقع چهار مثل خواهد شد. همین تردید در مورد تفسیر «ضعف الضعف» نیز وجود دارد (همان/۵/۶۰).

۳-۲-۲- ابهام ساختاری

وقتی که گروه یا جمله‌ای به دلیل ساخت دستوری دارای دو یا چند معنی باشد، اصطلاحاً گفته می‌شود که این جمله دارای ابهام ساختاری^{۱۲} است (Introductory Linguistics/ 314). برای مثال در عبارت «زنان و مردان پیر»، به دلیل وجود ابهام ساختاری، مشخص نیست که زنان نیز پیر هستند یا نه. در مثال‌های زیر، کژتابی موجود در عبارات، ناشی از ابهام ساختاری آنهاست. ناگفته نماند که گاه این ابهام که انعطافی در فهم و برداشت در پی دارد؛ از آن رو در جمله نهاده می‌شود تا خوانندگان زمان‌ها و مکان‌های متفاوت بتوانند از آن ابهام؛ برای مشکلات خود راه حل مناسب مشکل خود را پیدا کنند.

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَ لَاتَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (نور/۴ و ۵).

¹²-Structural ambiguity

در این آیه، برای آنان که به زنان پاکدامن عمل ناروا و منافی عفت نسبت می‌دهند اما چهار شاهد ندارند، مجازاتی مقرر شده است: هشتاد تازیانه می‌خورند، شهادت آنان هیچگاه در محکمه و نزد قاضی پذیرفته نخواهد شد و فاسق هم دانسته می‌شوند. اما در آیه بعد آمده است: مگر این که توبه کنند ... سؤال این است که آیا این توبه موجب می‌شود که مهر «فسق» از پیشانی آنان برداشته شود و مثلاً اگر قرار است جایی به عنوان عادل حضور داشته باشند منعی برای حضور ندارند، یا آن که پس از توبه و به صلاح آمدن، آن دو مجازات دیگر هم برداشته می‌شود: هشتاد تازیانه نمی‌خورند، و شهادتشان هم پذیرفته می‌شود. این سؤال همان است که اصولیان مطرح کرده‌اند: آیا استثنای عقیب جملات متعدده، فقط به آخرین جمله برمی‌گردد یا به همه جملات؟

مثال ۱: اگر موصی گفته باشد یا در متن وصیت نامه نوشته باشد: «به زید و فقرا فلان مال یا فلان مبلغ را بدهید». سهم هر کدام از «زید» (که یک شخص است) و «فقرا» (که جمع است و بر بیش از یک نفر دلالت می‌کند) چه قدر است؟ شهید ثانی معتقد است که تفسیر چنین عبارتی این است که به زید باید نصف موصی به داده شود؛ زیرا در حقیقت، این وصیت را باید به وصیت به «دو گروه» تفسیر کرد بدون توجه به این که مصداق یک گروه؛ یک نفر (زید) است و مصداق خارجی گروه دیگر، بیش از یک نفر. این جا هم مانند موردی است که موصی، به «دو شخص» یا به «دو گروه» وصیت کرده باشد که به هریک، نیمی از موصی به می‌رسد. شهید ثانی می‌افزاید: اما گروهی از فقها معتقدند که به زید باید یک چهارم داده شود، زیرا اقلب فقرا (که صیغه جمع است) سه نفر خواهند بود و اساساً مفهوم جمع (الفقراء) همین است که حداقل مصداق آن سه نفرند که در کنار زید جمعاً چهار نفر می‌شوند؛ پس سهم زید یک چهارم است.

شهید می‌افزاید: قول دیگر در مسأله این است که زید هم یکی از افراد «موصی لهم» حساب می‌شود، زیرا درست است که «فقراء» جمع است و حداقل بر سه نفر صدق می‌کند اما بر مازاد بر سه نفر هم صادق است؛ پس ضرورتاً این گونه نیست که به سه نفر از فقرا داده شود نه بیش از آنان، بلکه این کار «جایز» است، پس «می‌توان» به بیش از سه نفر از فقرا هم داد و در کنار آنان زید هم یک نفر حساب شود. بلکه می‌توان گفت که اگر در محل زندگی موصی، بیش از سه فقیر زندگی می‌کنند ضرورتاً باید به همه آنان داده شود و زید هم در کنار آنان و یک نفر محسوب شود.

سپس خود شهید ثانی پاسخی با تردید و احتیاط می‌دهد: مقتضای «شراکت» این است که زید هم یک نفر و جزو آنان محسوب شود و این نظر از نظر قبلی متین‌تر است، در حالی که نظر اول، قول «أصح» است (الروضه البهیه/۵/۶۳).

مثال ۲: از جمله جملاتی که مقرر می‌گوید و تفسیر آن با اندکی دشواری همراه است آنجاست که مقرر بر اقرار خود، استثنایی که منافی اقرار اوست می‌آورد.

شهید در اینباره مثالی می‌آورد: «و لو قال: علیّ مئه ألاً تسعون فهو إقرار بمئه: اگر مقرر بگوید: طلبکار بر عهده من صد درهم طلب دارد مگر نود درهم؛ به صد درهم اقرار کرده است». اما اگر همین واژه را به صورت «تسعین» می‌گفت به ده درهم اقرار می‌کرد، زیرا مستثنی منه، اثبات صد درهم است و مستثنی، نفی نود درهم؛ و آن چه بر عهده وی باقی می‌ماند عبارت است از ده درهم. اما وقتی می‌گوید «... إلاً تسعون»، در واقع از مستثنی منه چیزی نکاسته است؛ زیرا از نظر ساختار زبانی، استثنای از «کلام موجب تام»، منصوب است نه مرفوع. پس وقتی او می‌گوید «ألاً تسعون» یعنی به اعراب رفع تلفظ می‌کند؛ استثنایی صورت نگرفته است، آن چه باید گفت این است که «ألاً» در این عبارت، قائم مقام «غیر» است که به وسیله آن؛ وصفی انجام می‌شود یعنی چون مئه مبتدأست و مرفوع؛ «تسعون» هم بنا بر «صفت بودن» مرفوع می‌شود. پس معنای عبارت این است: «بر عهده من به نفع طلبکار صد درهمی است که غیر نود درهم است»

یعنی وی آن صد درهم را به صفت «غیر نود درهم بودن» وصف کرده است. پس چیزی به عنوان «مستثنی» از «مستثنی منه» خارج نشده است و بدهکار (مقر) همان صد درهم را بدهکار است. سپس شهید به تحلیل جملاتی از این قبیل می‌پردازد و نظر برخی از فقیهان را در برداشتی که از ساختار و دلالت آنها داشته‌اند، نقد و بررسی می‌کند. این که این گونه جملات چه دلالتی دارند: «لو قال: ۱- لیس له علیّ مئه اّلا تسعون» (اگر مقرّ بگوید: طلبکار بر عهده من صد درهم ندارد مگر نود درهم که به نود درهم اقرار کرده است. ۲- و لو قال: لیس له علیّ مئه اّلا تسعین (که تسعین منصوب گفته است نه مرفوع) که شهید می‌گوید آیا چنین جمله‌ای اقرار است؟ وی می‌گوید: نظر شهید اول در کتاب شرح ارشاد و نیز نظر برخی از فقیهان این است که اقرار نیست. ولی خود شهید ثانی در این نظر، تأمل کرده و آن را نقد و بررسی می‌کند (همان/۶/۴۱۰).

مثال ۳: اگر اقرار شامل استثنای متعدد باشد چه باید کرد به ویژه آنجا که مقرّ؛ چنین اقرار کرده و دیگر به وی دسترسی نداریم تا منظورش را بدانیم و ورثه باید بدهکاری وی را پردازند دشواری و نقش چنین تفسیری روشن خواهد بود. شهید می‌گوید: «اگر استثناء متعدد بوده و به یکدیگر عطف شده باشد مثلاً مقرّ بگوید: «له علیّ عشرة اّلا اربعه و اّلا ثلاثه»، یا استثناء دوم بیش از استثناء اول باشد مثلاً مقرّ بگوید: «له علیّ عشرة اّلا اربعه اّلا خمسه» (که استثنای دوم پنج درهم است و استثنای اول چهار درهم)، یا استثناء دوم با اول مساوی باشد مثل این که بگوید: «له علیّ عشرة اّلا اربعه اّلا اربعه»؛ حکم چیست؟ شهید در این خصوص ادبیانه بحث کرده و نظر داده است (همان/۴۱۳).

مثال ۴: از جمله اقرارهایی که از نظر شهید ثانی، در تفسیر و حکم موجب تردید است این دو جمله است: ۱- اگر مقرّ بگوید: «له علیّ کذا درهم» و واژه درهم را به رفع یا نصب یا جر یا وقف (سکون) تلفظ کرده باشد ۲- اگر مقرّ بگوید: «له علیّ کذا کذا درهماً» یا «له علیّ کذا و کذا درهماً». حال تصور کنیم که مقرّ، چنین اقراری کرده

و پیش از آن که خودش جمله خود را تفسیر کند در گذشته است و ورثه وی باید از ترکه، دین او را بپردازند.

از نظر شهید ثانی، در جمله اول، وی «یک درهم» را اقرار کرده و بدهکار است. چون لفظ «کذا» از نظر وضع لغوی برای دلالت بر یک و بیش از یک وضع شده است و اگر تردید داریم که وی بیش از یک درهم بدهکار باشد؛ به قدر متیقن عمل می‌کنیم و بر کمترین مقدار (یک درهم) حمل می‌کنیم.

همچنین است اقرار در جمله دوم که باید بر یک درهم حمل شود؛ فرقی نمی‌کند که واژه درهم را مرفوع یا منصوب یا مجرور یا به سکون گفته باشد.

البته شهید ثانی تردیدی هم ذکر کرده است و می‌گوید در تلفظ درهم به جر (یعنی وقتی گفته می‌شود: کذا درهم) می‌توان گفت این اضافه بیانیه است و در واقع عبارت است از: «شیء هو درهم»، ولی علیرغم چنین توجیهی می‌توان اضافه را از باب جزء و کل دانست و معتقد بود که «جزئی از یک درهم» بر عهده مقرر ثابت می‌شود. و در این که «جزء» چقدر است باید به خود مقرر رجوع کرد. البته برخی از لغویون گفته اند که قرائت به جر؛ لحن (یعنی خطای در اعراب) است؛ پس باید آن را بر نصب یا رفع حمل کرد و حکم یکی از آن دو را بر عهده مقرر ثابت دانست.

شهید ثانی در خصوص جمله دوم هم می‌گوید که اگر قرائت درهم به جر موجب آن شود که «جزء درهم» بر عهده مقرر ثابت شود در قرائت «کذا و کذا درهم» یا «کذا کذا درهم» هم موجب خواهد بود که «جزء جزء درهم» بر عهده اش ثابت شود (همان/۳۹۳/۶).

در قانون مدنی نیز چنین ابهامی وجود دارد. بر اساس ماده ۷۷۸ قانون مدنی: «اگر شرط شده باشد که مرتهن حق فروش عین مرهونه را ندارد؛ باطل است».

آن گونه که دو تن از حقوقدانان معاصر اشاره کرده‌اند، این ماده خالی از ابهام ساختاری نیست. دکتر امامی ذیل این ماده می‌گوید: «ظاهر ماده آن است که شرط مزبور به تنهایی باطل است و نظری به بطلان عقد ندارد و حال آن که شرط مزبور

خلاف مقتضای عقد رهن می‌باشد و شرط خلاف مقتضا، طبق شق اول ماده ۲۳۳ قانون مدنی، باطل و موجب بطلان عقد نیز می‌باشد، زیرا نتیجه شرط مزبور آن خواهد بود که عقد رهن، اثر وثیقه را که تضمین حق طلبکار است نداشته باشد. بنابراین، ماده را باید حمل بر بطلان عقد نمود اگرچه از حیث عبارت نارسا می‌باشد» (امامی، حقوق مدنی/۴۴۲/۲).

دیدیم که ایشان عبارت را نارسا می‌دانند و از قرائن و اطلاعات بیرونی (دانش دایره‌المعارفی و اطلاعات پس‌زمینه‌ای) حکم مورد نظر را از ماده استنباط می‌کنند، حال آن که معتقدند از ظاهر خود ماده می‌توان برداشت دیگری کرد.

منصور السلطنه عدل نیز ذیل این ماده می‌گوید: «درست است که در این ماده معلوم نیست که موصوف باطل چه چیز است؛ آیا شرط ضمن العقد است و یا خود عقد؟ اگرچه از سوق عبارت و از طرز تشکیل جملات ماده ۷۷۸ ممکن است استنباط نشود که صفت باطل، مربوط به شرط است نه عقد و در واقع مثل این است که گفته شده باشد: «اگر شرط شود مرتهن حق فروش عین مرهونه را ندارد آن شرط باطل است». لیکن بر فرض صحت این استنباط هم نمی‌توان آن را دلیل قرار داد بر این که شرط عدم فروش در عقد رهن، باطل است ولی عقدی که متضمن این شرط باشد صحیح خواهد بود، زیرا که مقتضای عقد رهن امکان فروش عین مرهونه و استیفای حق مرتهن است از قیمت آن، حال اگر در عقد مزبور شرط عدم فروش شده باشد چنین شرطی بر خلاف مقتضای عقد خواهد بود و شرطی که بر خلاف مقتضای عقد باشد نه فقط باطل است بلکه مبطل عقد هم می‌باشد» (مصطفی عدل، حقوق مدنی/۳۲۵).

۳-۳- اشاره به عبارت ارجاعی

در معنی‌شناسی، عبارت ارجاعی^{۱۳} از موضوعاتی است که مسائل چالش برانگیزی در خود دارد. عبارت ارجاعی، عبارتی زبانی است که برای اشاره به چیزی یا

¹³-Referring expression

کسی (یا مجموعه‌ای از آنها) استفاده می‌شود (Semantics: A course book/ 37). تعیین مصداق دقیق برای یک عبارت ارجاعی یکی از موارد بحث‌انگیز بوده است. گاهی می‌توان با افزودن عباراتی، مصداق یک عبارت ارجاعی را مشخص‌تر نمود و بدین وسیله در تعیین مصداق دقیق به شنونده و خواننده کمک کرد. به نظر می‌رسد که در مثال‌های زیر، بود و نبود برخی عبارات تحدیدکننده، خواننده و مفسر را در امر تعیین دقیق‌تر مصداق کمک می‌کند.

مثال ۱: تصور کنیم خانمی به آقای وکالت داده است تا برایش عقد ازدواج منعقد کند یعنی صیغه ایجاب را از جانب او وکالتاً جاری کند. بر این که چه عبارتی در انعقاد این وکالت استفاده شده باشد، اثرات متفاوتی مترتب خواهد شد.

ممکن است متن وکالت «عام» باشد که شهید ثانی این وکالت را با دو عبارت تصویر کرده است: زن بگوید «زَوْجَنی مَمَّن شئت»، یا بگوید «زَوْجَنی مَمَّن شئت و لو من نفسک». از نظر شهید ثانی، این دو عبارت مفید آن است که وکیل می‌تواند آن زن را به همسری هر کس که خود وکیل می‌خواهد، حتی به همسری خودش در آورد. این عقد، صحیح و لازم منعقد می‌شود و همه آثار نکاح صحیح از نسب و ارث و غیره بر آن مترتب خواهد شد.

گاهی اذن زن، اذن مشخص است و متن وکالت، «خاص» است نه عام. مثل این که زن بگوید: «مرا به ازدواج خودت در آور» یا «مرا به ازدواج فلان مرد در آور». چنین نکاحی هم صحیح و لازم منعقد می‌شود.

اما گاهی اذن، مطلق است مثل این که زن می‌گوید «زَوْجَنی» (مرا تزویج کن، مرا شوهر بده). سؤال این است که آیا وکیل با چنین اذنی می‌تواند این زن را به همسری خود در آورد؟ آن چه که از «اطلاق اذن» بر می‌آید این است که وکیل، حق ندارد موکبله را به زوجیت خود در آورد زیرا متبادر به ذهن این است که «وکیل»، غیر

از زوجین و شخص ثالثی باشد. اما اذن «عام» به دلیل عام بودن، بر همه افراد خود صدق می‌کند و بر هر یک از اجزاء خود نص خواهد بود.

شهید ثانی پس از این که بین «اذن مطلق» و «اذن عام» فرق می‌گذارد؛ در حکم صادره تردید کرده و می‌گوید: «و فيه نظر» یعنی آیا واقعا می‌توان میان اذن مطلق و عام فرق گذاشت و معتقد بود که وکیل در اذن عام می‌تواند موکبله را به زوجیت خود درآورد و در اذن مطلق نمی‌تواند؟ یا آن که باید در هر دو مورد پاسخ مثبت داد؟ (الروضه البهیه/۵/۱۲۲).

مثال ۲: هم چنین شهید ثانی این مسأله را مطرح می‌کند که اگر مقرر، ترتب اثر را بر «شهادت غیر» معلق کند نتیجه چه خواهد بود؟ وی می‌گوید: اگر مقرر، به طلبکار بگوید: «اگر فلانی علیه من، به نفع تو نسبت به فلان مبلغ شهادت داد، آن بدهی بر عهده من ثابت است» یا اگر بگوید: «فلان مبلغ بدهی به نفع تو و علیه من ثابت است اگر فلانی نسبت به آن شهادت بدهد»؛ یا بگوید: «اگر فلانی به نفع تو و علیه من به فلان مبلغ شهادت دهد او صادق است»؛ چنین اقرار و شهادتی موجب اثر نخواهد بود: ولو عَلَّقَهُ بِشَهَادَةِ الْغَيْرِ بِه فَقَالَ: إِنَّ شَهِدَ لَكَ فُلَانٌ عَلَيَّ بِكَذَا فَهَوُ لَكَ فِي ذِمَّتِي، أَوْ لَكَ عَلَيَّ كَذَا إِنَّ شَهِدَ لَكَ بِه فُلَانٌ؛ أَوْ قَالَ إِنَّ شَهِدَ لَكَ فُلَانٌ عَلَيَّ بِكَذَا فَهَوُ صَادِقٌ أَوْ فَهَوُ صَدَقَ أَوْ حَقٌّ أَوْ لَازِمٌ لِدِمَّتِي وَنَحْوَهُ فَالْأَقْرَبُ الْبَطْلَانُ.

از نظر شهید ثانی، قطع و جزم لازمی که باید در ساختار جمله وجود داشته باشد تا مفید معنایی قطعی باشد و بتوان بر پایه آن حکم به بدهکار بودن مقرر کرد، در این ساختار یافت نمی‌شود.

نتیجه

از نمونه‌ها و بررسی‌هایی که شد می‌توان نتیجه گرفت که ابهام واژگانی و ساختاری، حتی در برخی از دقیق‌ترین متونی که در مقام بیان و به قصد صدور حکم

تدوین شده‌اند نیز وجود دارد. بر زبان‌شناسی حقوقی و زبان‌شناسان حقوقی است که متون فقهی و حقوقی را هر چه بیشتر بکاوند تا نخست نشان دهند که این ابهام‌ها چگونه‌اند و چه دشواری‌هایی در اجرا پیش خواهد آورد. دوم به نویسندگان متون حقوقی شیوه‌ای پیشنهاد کنند که بر پایه آن هر چه بیشتر از این ابهام‌ها کاسته شود. جامعه حقوقی کشور باید بپذیرد که به طور روزافزون در زمینه کارهای حقوقی داخلی و خارجی خود نیازمند زبان‌شناسی حقوقی است.

منابع

- قرآن کریم.

- آقاگل‌زاده، فردوس، **زبان‌شناسی قضایی (حقوقی): رویکردی نوین در زبان‌شناسی کاربردی**، مجموعه مقالات نخستین همایش انجمن زبان‌شناسی ایران به کوشش مصطفی عاصی، تهران، انتشارات انجمن زبان‌شناسی ایران، ۱۳۸۴.

- امامی، سیدحسن، **حقوق مدنی**. ج ۲، ج ۱۸، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۸۴.

- رضائی، حدائق، **زبان‌شناسی و علم اصول فقه (نگاهی مقابله‌ای به بحث الفاظ در علم اصول فقه و مباحثی از علم زبان‌شناسی)**، پژوهش زبان‌های خارجی، تبریز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ۱۳۸۵.

- شای، راجر دلیو، **زبان‌شناسی قانونی**، ترجمه اعظم استاجی، مجله زبان و زبان‌شناسی، س ۲۰، ش ۲، ۱۳۸۲.

- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، **الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیة** (تعلیقات: سید محمد کلانتر، ۱۰ جلدی)، دارالهادی للمطبوعات، ۱۴۰۳ق.

- عدل، مصطفی (منصور السلطنه)، **حقوق مدنی**. ج ۲، قزوین، انتشارات طه، ۱۳۸۵.

- عزیزی، سیروس؛ نگار، مؤمنی، **زبان‌شناسی حقوقی: در آمدی بر زبان، جرم و قانون**، تهران، سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۹۰.

-Brown, G & G. Yule, (1989). **Discourse Analysis**. Cambridge: Cambridge University Press.

- Groot R. G. (2003) **Language and Law**. The Netherlands, Maastricht University Press.
- Hudson, G. 2000. **Introductory Linguistics**. Oxford: Blackwell publishers.
- Hurford, J. and Others (2007). **Semantics: A course book**. 2nd Edition. UK: Cambridge University Press.
- Olsson, J., (2004). **Forensic Linguistics: An Introduction to Language, Crime and the Law**, London: Continuum.
- _____, (2008). **Forensic Linguistics**, 2nd edition, London: Continuum.
- Shuy R, (1997). "Ten Unanswered Questions About Miranda", **International Journal of Speech, Language and the Law**. No. 4(2) 175 – 196.
- Tirsma, P. and L. M. Solan, (2003) "The linguist on the witness stand: forensic linguistics in American Courts" , vol,78, No: 2.221-239.
- Yule G. (2000). **Pragmatics**, UK: Cambridge University Press.

